



ناهید یوسفی

شاعر

در روزگاری نه چندان دور و پیش از ظهور فضای شگفت‌آور مجازی، محافل ادبی تنها در دسترس ادیبان شهرنشین بود و پیوستن به کاروان شعر برای اهالی شهرستان امری به هم‌رانب دشوار. ای بسا که در همان محافل گاه به‌گاه ادبی نیز فضایی در اختیار زنان نبود. در چنین شرایطی، من به عنوان یک شاعر جوان شهرستانی با آرزوهای بلندپروازانه، از معدود پناهگاه‌هایی که باقیم صفحه شعر مجله پرتیزآن جوانان بود. استاد علیرضا طبایعی با تمام سخت‌گیری‌ها و نکته‌سنجی‌هایشان در گزینش اشعار، به شاعران جوانی مانند من میدان داده بودند تا بتوانیم شعرهایمان را در کنار بزرگان و اساتید به‌نام ادبیات معاصر منتشر کنیم. چه‌بسا اگر بلندنظری استاد طبایعی نبود، بسیاری از شاعران شهرستانی، رفته‌رفته از عرصه‌ی ادبیات معاصر خارج می‌شدند. آنچه‌که علیرضا طبایعی در مجله جوانان بنا نهاده بودند، برای یک صفحه ادبی بود. ایشان هر از گاهی با حضور شاعران تهرانی و شهرستانی، همایش‌هایی کارشناسانه برپا می‌داشتند و بهترین آموزه‌های ادبیات کهن و معاصر را به ادب‌دوستان ارائه می‌کردند. استاد برای ما یک خانه‌ادب و هنر ساخته بود تا در آن پناه بگیریم. آنجا مدرسه‌ای بود که معلمی مهربان و در عین حال سخت‌گیر، پدرانۀ بر آموزش فرزندانش پای می‌فشرده و با ارائه نظرهای ادبی هوشمندانه و آب و رنگ دادن به اشعار جوانانی مانند من، به ما می‌آموخت «از چه» بنویسیم و «چگونه» بنویسیم. همگی ما شاگردان از راه دور مکتب ادبی استاد طبایعی بودیم. نیک به یاد دارم، در اولین برخورد با ناهید یوسفی جوان، ایشان فرمودند: «گمان می‌کردم بانوی جاقفاده‌ای باشی؛ اما حالا توصیه و تأکید دارم که به شهبسوار برگردی و با همین ظاهر و باطن شفاف، شعر بنویسی. شهر تهران زیستگاه مناسب توییست» و من به دیده‌ی منت صیحت ایشان را پذیرفتم. بزرگ‌ترین لطف استاد در حق من در آن مقطع، چاپ رباعی «هر کس به طریقی دل ما می‌شکند» در صفحه‌ی شعر مجله‌ی جوانان بود که بعدها برای من حسن شهرت به همراه داشت. استاد طبایعی اما هرگز لطف و محبت به شاگردانش را رها نمی‌کرد. پس از انقلاب نیز ایشان در چندین محفل نقد ادبی برای ارایه‌ی آثار من حضور به هم رساندند و با نوشتن مقدمه‌ای برای یکی از کتاب‌هایم، بنده از مورد تقدیر قرار دادند. یاد کردن از استاد طبایعی تنها با عنوان دبیر صفحه ادبی یک نشریه پرتعداد، ظلم در حق آن عزیز دست‌رفته‌است. ایشان از جمله بنیان‌گذاران یک جریان ادبی، برای همگانی کردن امکان ورود به عرصه‌ی شعر با ظهور صنعت چاپ و نشر بودند. امروز نیز شاهد امتداد همان راه، اما در رسانه‌های نوین و نوپدید هستیم و آنچه که در این روزگار در قالب گسترش ادبیات بر بستر فضای مجازی می‌بینیم، راهی است که علیرضا طبایعی و دوستان او در عرصه‌ی هنر «ایران‌زمین» گشودند. باشد که نام و یاد و مکتب او در تاریخ ادبیات ایران زمین باقی بماند و بدرخشد. روشن‌شان شاد و یادشان در ساحت ادبیات ایران جاویدان.

نگاه

«جنون دونفره» در بازار کتاب

رمان «جنون دونفره» نوشته مهدی فاتحی در روایت وقایع دهه ۸۰ تهران منتشر شد. مهدی فاتحی رمان «جنون دونفره» را حدود دو ده پیش نوشته است. این رمان که به وقایع دهه هشتاد تهران می‌پردازد داستان دو روزنامه‌نگار است که درگیر و دار مسائل سیاسی و ناامیدی اجتماعی، مشکلات زیادی در گذران زندگی و رابطه با زنان شان پیدا می‌کنند و راه حل رادر ناپودی و جنون دونفره می‌بینند. این رمان انتشار محدودی بین اهالی ادبیات داشت و سه سال پیش با عنوان the card player توسط انتشارت شمع و مه به زبان انگلیسی ترجمه و در بسیاری از کشورها و نمایشگاه‌های کتاب منتشر شد. مهدی فاتحی داستان نویسی را با مجموعه داستان کوتاه «شلیک به پیانیت» و «مردم عادی؛ زندگی معمولی» با نشر نی آغاز کرد و بارها کاندید جوایز ادبی از جمله «روزی روزگاری» و «یلدا» شد. او سال ۸۶ برنده تندیس هدایت شد و مجموعه پنج جلدی داستان کودکش که اقتباسی از هزارویک شب است سال ۹۲ برنده لاک‌پشت نقره‌ای شد.

از مهدی فاتحی در طی این دو دهه در بخش‌های متفاوت روزنامه و مجلات، مقالات و نقدهای زیادی منتشر شده و آثار ادبی وی از جمله پنج رمان، یک مجموعه کودک، دو مجموعه داستان، دو مجموعه مقالات ادبی و فرهنگی و دو ترجمه از دی‌مون نایت و ترومن کاپوتی توسط نشر چشمه و مروارید منتشر شده است.
رمان آخر مهدی فاتحی به نام «ملاقات در استانبول» به ناگی منتشر شد و مجموعه گفت‌وگوهای او با محمد قاند درباره تاریخ اجتماعی و روزنامه‌نگاری ایران در دست انتشار است.
نشر هفت اقلیم هنر اخیراً «جنون دونفره» را با قیمت ۱۹۰ هزار تومان عرضه کرده است.

یکشنبه

۱۶ • ۰۶ • ۱۴۰۴

۱۴ ربیع‌الاول ۱۴۷۷ / ۰۷ سپتامبر ۲۰۲۵

سال هشتم

شماره ۲۱۹۵

احمد طبایعی در گفت‌وگو با «آرمان ملی»:

«علیرضا طبایعی» مستقل ماند و هزینه‌اش را پرداخت



تاریخ نشریات ایران را اداره کرده و بسیاری از نامداران شعر امروز را پرورش داده است، یکی از بهترین پژوهش‌ها درباره تاریخچه نمایشنامه‌های منظوم در ایران را به سرانجام رسانده است و... خب اوقتی هریک از اینها به تنهایی برای جاودانگی یک نام کافی است، نمی‌توان گفت که او به جایگاه شایسته‌ای نرسیده است!

آرمان ملی؛ نوزدهم شهریورماه امسال هم زمان است با اولین سالروز کوچ ابدی علیرضا طبایعی؛ شاعر، ترانه‌سرا، روزنامه‌نگار و پژوهشگری که در همه حوزه‌های کاری‌اش بسیار تاثیرگذار و موفق بود. اما به شهرتی که شایستگی‌اش را داشت، دست نیافت. طبایعی در آخرین گفت‌وگویی که ۹ ماه پیش از درگذشتش با روزنامه‌ی «آرمان ملی» داشت، گفته بود: «من که در طول فعالیت حرفه‌ای‌ام هیچگاه به دنبال شهرت‌های آنجانی نبوده‌ام و هرگز به خیلی از الزاماتی که لازمه چنین شهرتی است، تن نداده‌ام. اما از سوی دیگر نباید تاثیر فرامتن‌ها در «چهره» شدن خیلی از افراد نادیده گرفت....» برای بررسی این موضوع و پرداختن به ابعاد شعر و شخصیت او فرزندش احمد طبایعی که خود نویسنده و روزنامه‌نگار است، به گفت‌وگو نشستیم که حاصل آن را در ادامه می‌خوانید.

کارنامه ادبی و فرهنگی علیرضا طبایعی هم پربار است

و هم متنوع؛ شاعری نوپرداز که هم در حوزه غزل و هم شعر نیمایی، آثار درخشانی خلق کرده‌است. از پایه‌گذاران جریان غزل نوست. ترانه‌های ماندگار و موفقی به یادگار گذاشته است. در سال‌های پیش از انقلاب با مدیریت صفحات شعر مجله «جوانان امروز»، چندین نسل از شاعران مشهور امروز را پرورش داده و به جامعه ادبی معرفی کرده است و در عرصه‌های دیگر از جمله نقد ادبی، پژوهش و تدریس ادبیات هم فعال بوده است. با این همه، گروهی معتقدند او آن‌گونه که حقش بود، قدر ندید و به جایگاهی که شایسته آن بود، نرسید!

اگر قدر دیدن و به صدر رسیدن را در شهرت عام خلاصه کنیم، بله این حرف تا اندازه‌ای درست است، اما به باور من، نام علیرضا طبایعی در تاریخ ادبیات و هنر و فرهنگ این سرزمین می‌ماند و این، کم سرمایه و قدر و منزلتی نیست! شما به درستی اشاره کردید که ایشان از پایه‌گذاران جریان غزل مدرن است. ترانه‌هایش پس از افزون ۵۰ سال، هنوز بر ذهن و زبان نسل‌های مختلف ایرانیان و فارسی‌زبانان جاری است، موفق‌ترین صفحات شعر در

دود آن به چشم شاعران اصیل رفته است.
این موضوع برای بسیاری از شاعران متقدم هم مطرح بوده اما مانع از شهرت آنان نشده است؟

چند نفر از شاعران برجسته‌نیمایی سرا از دهه هفتاد به بعد، به شعر نیمایی وفادار ماندند؟ و اصلاً چرا شعر نیمایی با وجود شکفتگی و اهمیتی که تا چنددهه قبل داشت، امروز تا این اندازه مهجور است؟ در پاسخ باید گفت جریان‌های پسانیمایی – بخوانید وزن‌گریز– اینقدر قدرت یافتند و رسانه‌ها راقبضه کردند که حتی بسیاری از بزرگان باقی‌مانده از نسل اول شاعران نیمایی هم به سمت این جریان‌ات رفتند و از وزن عروضی عبور کردند. خاطرم هست که یکی از این افراد در پاسخ به انتقاد دوستی که پرسیده بود اینها چیست که می‌نویسی؟ گفته بود: الان جوان‌هاین چیزها را می‌پسندند! خب. آقای طبایعی حاضر نشد مطابق میل فلان تنورپسن و پسند به همان نظریه پرداز، سنت‌های اصیل ادبی را نادیده بگیرد و به اسم آوانگارد بودن، شعر فارسی را به انحراف بکشاند. طبیعی است که این جریان‌ات و تریبون‌هایی که در اختیار دارند، به هم فکran و همراهان خود روی خوش نشان می‌دهند و نه امثال طبایعی. از سوی دیگر، او همواره مستقل ماند و ترجیح داد شعرش را به ابزار کسب ثروت و موقعیت بدل نکند و برای خوشایند این و آن، شعر نگوید. به هرحال، مستقل بودن و مستقل ماندن، هزینه‌هایی دارد که طبایعی باآزادگی‌اش، این هزینه‌ها را پرداخت.

مهم‌ترین ویژگی‌های شعر علیرضا طبایعی رادر چه می‌دانید؟

به باور من، مهم‌ترین ویژگی شعر یک شاعر، زبان شعر است. مضمون و محتوا، شکل و فرم، صنایع ادبی، آرایه‌های کلامی و... را می‌توان آگاهانه برگزید و با به صورت حساب شده به شعر وارد کرد اما حکایت زبان، کاملاً متفاوت است. زبان شاعر، ریشه در شخصیت، خلق و خو، سلیقه و تجارب زیسته او دارد و در بازه‌ای نسبتاً طولانی از زمان شکل می‌گیرد و خیلی بطئی و تدریجی، به کمال می‌رسد. در حقیقت می‌توان گفت، زبان، امضای

ادبیات

شاعر است. به عنوان مثال، زبان شعری اخوان، فروغ، سپهری، نادریپور...و مختص خود آنان است و از روی زبان شعری می‌توان به سراینده اثر پی برد. زبان شعری طبایعی نیز چنین است، به ویژه هرچه به آثار متأخرش نزدیک می‌شویم، استقلال زبانی و بیانی او کاملاً قابل تشخیص است. کلام فاخر، فخیم و پالوده و در عین حال، به دور از واژگان نامانوس، از رده خارج و اغراق‌آمیز، منطبق با شخصیت شعری اوست که از یکسو، با ادبیات کهن فارسی‌انسی و الفت دارد و از سوی دیگر، استفاده از زبان معیار را لازمه فرزند زمانه خود بودن، می‌داند. بهره‌گیری از اوزان بلند و نسبتاً بلند، ارجاعات فراوان به اسطوره‌ها، شخصیت‌ها و رویدادهای تاریخی، آیینی و افسانه‌ای، متعهد بودن به آرمان‌های انسانی، اخلاقی و ملی و نیز کاربرد ضربه پایانی، از دیگر ویژگی‌های شاخص و متمایز شعر طبایعی است.

اگرچه فعالیت حرفه‌ای آقای طبایعی در حوزه ترانه و موسیقی کوتاه بود اما در همین زمان کوتاه هم شماری از بهترین و به یادماندنی‌ترین ترانه‌های پاپ فارسی را خلق کرد. دلیل این حضور کوتاه‌مدت چه بود؟

زمانی که ایشان به عرصه ترانه‌سرایی وارد شد، ترانه‌های فارسی به دور ملال‌آوری و تکرار و حتی ابتذال درافتاده بود. طبایعی و چندین تن از ترانه‌سرایان جوان آن دوره کوشیدند با نوآوری در این قالب شعری، جان تازه‌ای به ترانه بدمند و خوشبختانه توفیق هم یافتند. اولین حضور رسمی ایشان در عرصه‌ی موسیقی با ترانه «طلسم آرزوها» رقم خورد که موفقیت خبره‌کننده‌ای به همراه داشت. این ترانه چنان با استقبال علاقه‌مندان به موسیقی مواجه شد که صفحه‌گرام آن به فروش‌ترین صفحه سال بدل شد و کمپانی‌های صفحه‌برکنی، صفحه‌ای از طلا به خواننده ترانه اهدا کردند! روندی که در ادامه با شاهکارهایی چون «عشق تونمی میرد»، «تنها با گل‌ها»، «مرد سرگردان»، «کوچه مبعاد»، «نگاهم با نگاه قصه‌ها دارد» و... پی گرفته شد. اما نکته‌ای که در خصوص ترانه‌سرایی ایشان کمتر مورد توجه قرار گرفته، تعهد و حمیت او نسبت به زبان فارسی است. اگرچه ترانه‌هایی که او سرود و با صدای شماری از بهترین خوانندگان ایرانی اجرا شد، سرشار از مضامین و تصاویر بکر و تازه است اما این نوآوری هرگز به قیمت تخریب زبان فارسی، حاصل نشد. به عبارت دیگر، طبایعی در ترانه‌هایش، وجه ادیبانه و شاعرانه‌ی خود را حفظ کرد و برخلاف بسیاری دیگر که در همان دوره و با پس از آن، ترانه‌هایی با کلام سست و حتی بی‌توجه به اصول بدیهی دستور زبان نوشتند و اجرا کردند، این «قیمتی در لفظ دری» را به پای شوکان نریخت! و پس از مدتی نیز کار ترانه‌سرایی به معنای حرفه‌ای آن یعنی همکاری با اهنگسازان و خوانندگان را رها کرد تا فضای حاکم بر کار ترانه‌سرایی، به شاعری‌اش لطمه نزند. هرچند او هیچ‌گاه از ترانه‌سرایی غافل نشد و در سال‌های بعد هم ترانه‌های زیبایی نوشت که البته هنوز اجرا نشده‌اند.

دوره درخشانی از فعالیت‌های ادبی و فرهنگی ایشان در مدیریت صفحات شعر مجله جوانان امروز...

مجله‌ی جوانان امروز یک نشریه عامه‌پسند بود که در ابتدای حضور آقای طبایعی در آن نشریه، تیراژ بالایی نداشت، اما به تدریج به پرفروش‌ترین مجله‌ی هفتگی ایران تبدیل شد. صفحات شعر مجله‌ی جوانان برخلاف رویکرد کلی حاکم بر این مجله، بسیار جدی و حرفه‌ای اداره می‌شد. طبایعی در عین حال که در انتخاب و چاپ اشعار رسیده، سخت‌گیر بود، اما این کار را به دور از پارتی‌بازی و تنگ‌نظری انجام می‌داد. معیار او در گزینش و چاپ آثار، تنها کیفیت بود و این رویکرد باعث شد شاعران زیادی از گوشه و کنار ایران و حتی کشورهای هم‌زبان، آثارشان را برای او بفرستند. طبایعی هر هفته، همه نامه‌های رسیده را می‌خواند، شعرهای خوب را انتخاب و در صورت نیاز، تصحیح می‌کرد و در نوبت چاپ قرار می‌داد. برای شاعرانی که شعرهای آنها ضعیف بود یاغرض وزنی و زبانی داشت، نامه می‌نوشت و با در ستون مشاور ادبی مجله، ایراد کارشان را عنوان می‌کرد تا آن را بوبرف کند. در نتیجه این تلاش‌ها، تعداد زیادی از چهره‌های درخشان شعر معاصر به جامعه ادبی معرفی شدند. اما کاری که او کرد، فراتر از پرورش و معرفی چهره‌های شاخص شعر بود. اینکه یک‌تنه، جمع زیادی از جوانان و نوجوانان مستعد از گوشه و کنار کشور حتی از شهرهای کوچک و روستاها، از قویت‌ها و گویش‌های مختلف را با راهنمایی، تشویق و انتشار آثارشان، به شعر و ادبیات فارسی علاقه‌مند کنی آنجا که برخی از آنان در سال‌ها و دهه‌های بعد به بزرگان شعر معاصر و استادان به‌دام ادب فارسی تبدیل شوند و منشاگسترش و شکوفایی این زبان، کاری است که ای بسا ده‌ها فرهنگستان و سازمان و موسسه‌ی فرهنگی با بودجه‌های آنجانی هم از انجام آن عاجزند.

«پیرپسر» و تاریخچه پسرکشی در شرق

برونداد آن چه بوده؟ به وجود آمدن نسلی که نه سنتی است و نه مدرنیته! موجود شتر گاوپلنگی که نمونه‌اش در فیلم پیر پسر به خوبی نشان داده شده است. در یک سکانس تکان دهنده رعنا، غلام و پسرانش را برای شام دعوت می‌کند. وقتی غلام می‌بیند که رعنا به علی، پسرش ابراز تمایل می‌کند، شروع به تخریب کامل او می‌کند و بعد پسر دیگرش رضامی‌کند و این عمق فاجعه خانوادگی را نشان می‌دهد. نکته دیگر اقتباسی است که از رمان برداردان کارامازوف شده. در این رمان هم، پدر و پسر هابر سرنی به جلال می‌پردازند. رمان برداردان کارامازوف آخرین اثر داستایوفسکی نویسنده شهرپروسی است. در این رمان داستان حول محور خانواده مردی عیاش و بی‌رحم است. مردی عاری از شفقت انسانی به نام فیودور پاولوویچ کارامازوف که دائماً رابطه‌ای پر از تنش با پسرانش دارد و... درست است که داستان فیلم عیناً با اندک تفاوتی از رمان برداردان کارامازوف نوشته شده است، اما هنر بزرگ نویسنده و کارگردان در ابریزنه کردن آن است. نویسنده، جامعه ایرانی را می‌شناسد و به خوبی و با تسلط کامل آن را پرداخت میکند. آنچنان که مخاطب با آن همزادپنداری میکند و حتی اشک هم میریزد. روی دیوار جایی در فیلم نوشته شده است: «شتاب کردم که آفتاب بیاید، بیاید، بیاید». شعری از رضا یزدانی که مانند یک صاعقه توجه مخاطب را به خودش جلب میکند. پیرپسر روایت انسانی است که چون گرگ روزه کشیده و مانند پوزه در شکم روزگار خودش دودیده، شبانهروز دریده که آفتاب بیاید، اما آفتاب نیامد.

خفقان و اجبار است. حق او از بین رفته و او به ناچار تبدیل به موجود نامرئی شده که هست اما نیست. همه جا حضور دارد، عطرش، ردش و تاثیرش! اما گویی چیزی از او منتظر است و اجازه بروز به او نمیدد. رزلب، عطر، لباس زنانه و هر چیزی که می‌تواند از آن یک زن باشد وجود دارد، اما همه چیز علیه او است. نگاه خشنی که جامعه به زن و زنانگی دارد به خوبی قابل لمس است و در فیلم به چالش کشیده میشود. ظهور ناگهانی مدرنیته آن هم در کشوری که درگیر موضوعات ماقبل مدرن، باعث به وجود آمدن نسلی از پردمراها شد که به فراخور منافع و... باعث سردرگمی و حیرت فرزندانشان میشوند. در واقع باید گفت هجوم مدرنیته به چنین کشوری که ظاهری مدرن اما درونی غیر مدرن داشته باعث به وجود آمدن نسلی شده که به شدت خود رای متحکم، تخریبگر، سرکوبگر و غیرقابل پیشبینی است. نماد و نمود چنین پدیده‌ای در جامعه فراوان است و در واقع مواجهه ناگهانی این نسل با پدیده مدرنیته به آنها شوک وارد کرده و آنها مسخ شده‌اند. اکثرآ تبدیل به کسانی شدند که هرگونه استقلال و اعتماد به نفس فرزندانشان را محال نمی‌دهند. ایرانی جماعت به مدد هزاران سال زندگی سخت در فلات ایران به تجربه، برخی پدیده‌ها را برای خودش حل کرده است. زیست در فلات ایران، زیستی توام با پیچیدگی، سختی و رنج بوده است و اینجا تقابل سنت و مدرنیته باعث پس رفتن سنت شده، اما این پسروی، محور توسعه پایدار هم نشده است. چرا چون ما فکر کرده‌ایم که تمام مظاهر سنت بدا است.

نویسنده به خوبی توانسته است عناصر داستان را در هم چفت و بست کند و ماحصل آن انسجام درونی قصه و ساختار به شدت قوی و کاربردی است که مخاطب را از همان سکانس اول روی صندلی‌های سینما میخکوب می‌کند. سنت قصه‌گویی ما به شدت تحت تاثیر سنت قصه‌گویی هزار و یک شب است. در هزار و یک شب عمدتاً قصه‌ها به صورت تور در تو و دالانی روایت می‌شود چون آنجا «شهرزاد» می‌خواهد شهریار خونریز را مجاب کند تا یک شب دیگر به قصه او گوش کند و او را نکشد. در واقع از این قصه به آن قصه متوسل میشود تا شاید فرجی شود و شهریار این کشتنش منصرف شود. در فیلم پیر پسر هم از این فرم روایت هزار و یک شبی استفاده شده است. در فیلم، داستان غلام و زن اولش، غلام و خانواده زن اولش و ماجرای غصب خانه آنها، داستان غلام وزن دوش، داستان رعنا و خانواده‌اش، داستان رعنا و همسر سابقش، داستان علی و رعنا و... روایت می‌شود. نکته دیگر شکاف بین نسلی است که در فیلم به خوبی به آن پرداخته شده است. نسلی که تا قبل از انقلاب کتاب و روزنامه می‌خوانده و بعد از انقلاب به تمامی آن داشته‌ها پشت پای می‌زند. جایی در فیلم، غلام باستانی، پدر خانواده می‌گوید: «من هم اهل کتاب و روزنامه بودم. مننها بعد از انقلاب همه چیز را کنار گذاشتم.» در این فیلم، صدای زنان شنیده نمیشود. تنها جسارت رعنا به چشم میآید آنهم مثل یک آتش که لحظاتی اوج میگیرد و بعد به سرعت خاموش میشود. جهان داستانی زنان در این فیلم، جهانی توام با سرکوب،



سمیه کاظمی حسوند

نویسنده

فیلم سینمایی «پیر پسر» با نویسندگی و کارگردانی اکتای برهنی، روایتگر زندگی مردی به نام غلام باستانی و دو پسرش؛ علی و رضا است. پیرمردی که در دود و عیاشی و رفیق بازی‌های آنچنانی غرق است و پسرانش را قربانی زندگی بی‌تمری کرده که همچون کلاف سردرگمی در هم پیچیده است و آنها را به ورطه نابودی و ناکامی می‌کشاند. فیلم از چندسو حائز اهمیت است. اول از باب نگاه دقیق و روانشناختی که به جامعه ایرانی دارد. جامعه‌ای که فروپاشیده و ناامید است و دائماً قربانی می‌دهد. گویی سرخوردگی، یاس، خشونت و... تمامی ندارد و این چرخه متحوس دایماً تا ابدالده می‌چرخد. نکته مهم دیگر، سنت «پدر- خدایی» که در جوامع شرقی ریشه تاریخی دارد. در تاریخ شرق دائماً می‌خوانیم که پدری تاجدار به چشمان پسر جوانش، میل داغ کشیده است، چرا که یاد چار توهم توطئه بوده یا از جانب فرزندانش احساس خطر می‌کرده است. در واقع هرچه که غربی‌ها پدرکشی کرده‌اند شرقی‌ها ید طولایی در پسرکشی داشته و دارند. به عبارت دیگر در غرب پدرکشی در قالب اساطیر، تراژدی و توطئه‌های سیاسی ثبت شده است. این سنت پدرکشی و پسرکشی همزمان با هم در فیلم بروز داده شده است. داستان فیلم به شدت قصه‌گو است. در واقع